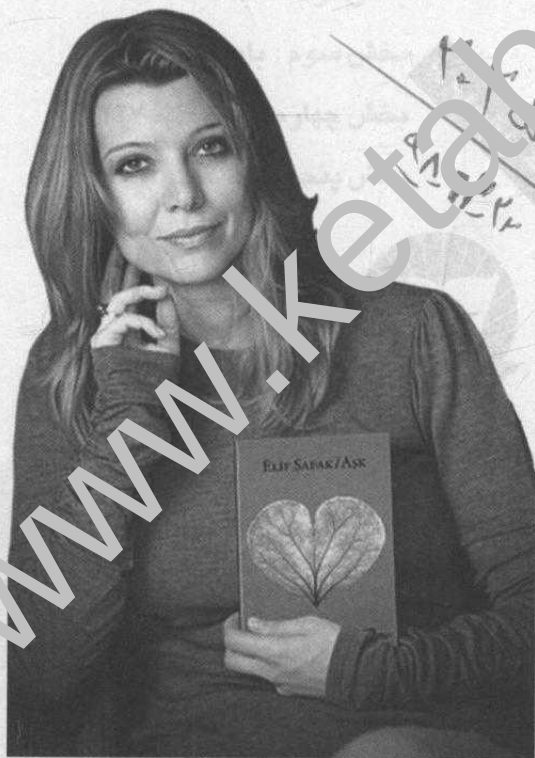


چهل قانون

جلت عشق

الیف شافاک / سمیه بدوی



سرشناسنامه: شافاک، الیف

عنوان و نام پدید آور: چهل قانون صلت عشق، الیف شافاک.

سمیه بدوی، مشخصات نشر: تهران، زرین کلک.

مشخصات ظاهری: ۳۲۸ ص. رقعی.

شابک: ۹-۲۹-۸۸۶۶-۶۰۰-۹۷۸.

وضعیت فهرست نویسی: فیا.

موضوع: داستان های ترکیه ای.

شناسه افزوده: سمیه بدوی.

رده بندی کنگره: ۹۱۳۹۸ ج ۷ ف / PS ۳۶۱۳.

رده بندی دیویی: ۸۱۳/۶

شماره کتاب شناسی ملی: ۵۶۰۵۶۳۱

بر فروش ترین کتاب در ایران و ترکیه



ندای معاصر

(ناشر همکار)

خیابان جمهوری - روبروی باغ سپه سالار - شماره ۲۲۸ - تلفن: ۳۳۹۴۱۵۳

مرکز پخش: خیابان انقلاب - خ منیری جاوید - بن بست پارس - شماره ۳۰۹ - واحد ۱

تلفن: ۶۶۴۸۰۳۳۷ - ۶۶۴۸۱۰۲۹

چهل قانون

صَلتِ عَشَقْ

الیف شافاک / سمیه بدوی

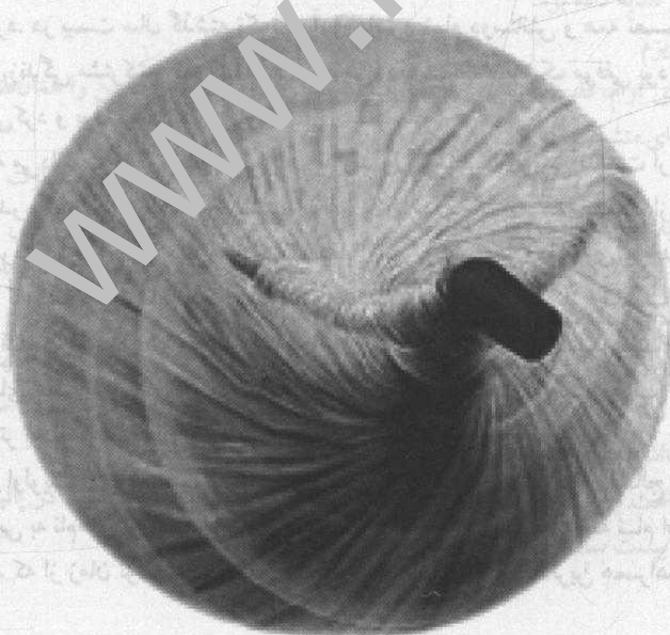
نوبت چاپ: اول (۱۳۹۸) - شمارگان ۳۰۰۰ نسخه

شابک: ۹-۲۹-۸۸۶۶-۶۰۰-۹۷۸

۵۲/۰۰۰ تومان

فهرست

- بخش اول: خاک ۲۵
- بخش دوم: آب ۹۱
- بخش سوم: باد ۱۴۳
- بخش چهارم: آتش ۲۲۷
- بخش پنجم: خلأ ۲۷۱



درباره

سنگی در دست می‌گیرید و به سمت آب روان پرتابش می‌کنید. شاید تأثیرش چندان مشهود نباشد. در محل برخورد سنگ با سطح رودخانه، موج کوچکی شکل می‌گیرد و بعد صدای پاشیدن آب در میان خروش رودخانه گم می‌شود. همین.

حالا به سمت دریاچه‌ای سنگی پرتاب کنید. اثرش هم مشهود است هم دوام بیشتری دارد. سنگ آب را ناآرام می‌کند. در نقطه برخورد سنگ و آب، دایره‌ای شکل می‌گیرد و در چشم به هم زدن بارها و بارها تکثیر می‌شود. کمی بعد موج‌هایی که با یک ضربه‌ی کوچک شکل گرفته بودند بزرگ و بزرگ‌تر شده و در تمام سطح آب احساس می‌شوند. دایره‌ها فقط بعد از رسیدن به ساحل از پا می‌افتند و رنگ می‌بازند.

رودخانه آن ضربه‌ی سنگ را مثل آشوب دیگری در دل بستر پر همه‌مه‌اش می‌پذیرد. برای رودخانه عجیب نیست غبار قابل تحمل نیست.

ولی وقتی سنگی به سطح دریاچه می‌خورد، دریاچه دیگر هیچ وقت مثل گذشته‌اش نمی‌شود. چهل سال زندگی ال‌اروین اشتاین مثلاً آب را که به یک سری عادت‌ها، نیازها و ترجیحات تکراری و قابل پیش‌بینی. گرچه از بس این عادت‌ها یکنواخت و معمولی بود ولی ال‌اروین را زده نمی‌کرد. در بیست سال گذشته تک‌تک آرزوهایش، تمام دستانش و همه تصمیماتش را از صافی زندگی مشترکش گذرانده بود. همسرش، در این دستان پزشک موفقی بود که سخت کار می‌کرد و پول زیادی در می‌آورد.

همیشه می‌دانست که ارتباط عمیقی باهم ندارند ولی به نظر ال‌اروین نداشت ارتباط عاطفی در صدر اولویت‌های یک زوج باشد، آن هم زن و مردی که این همه مدت از ازدواجشان می‌گذرد. در ازدواج چیزهایی مثل درک متقابل، مهر و دلبستگی، دلسازی و خداگونه‌ترین کاری که انسان می‌تواند انجام دهد، یعنی بخشش هم بود که بیش از احساسات آتشین و عشق اهمیت داشت. عشق بعد از همه‌ی اینها بود. مگر برای کسی که در دنیای فیلم‌ها و قصه‌های عاشقانه زندگی می‌کرد. دنیایی که قهرمانانش همیشه از چارچوب این زندگی بزرگ‌تر بودند و عشقشان چیزی از افسانه کم نداشت.

اولین اولویت ال‌اروین بود. دختر زیبایی به نام ژانت داشتند که به کالج می‌رفت و دوقلویی به نام‌های اورلی و ایوی. یک سگ گلدن رتریور دوازده ساله به نام اسپریت هم داشتند که از زمان تولدش همپای پیاده‌روی‌های صبح ال‌اروین شادترین همراهش بود. حالا

پیر شده و اضافه وزن پیدا کرده بود. گوش‌هایش اصلاً نمی‌شنید و چشم‌هایش تقریباً نمی‌دید. پایان راه اسپریت نزدیک بود ولی الا دوست داشت فکر کند اسپریت تا ابد کنارش هست. این هم یکی دیگر از ویژگی‌های الا بود. هیچ‌وقت با مرگ هیچ چیزی مستقیماً روبه‌رو نمی‌شد، حتی وقتی نقطه پایان را پیش رویش می‌دید و راه گریزی نبود.

روبین‌اشتاين‌ها در نورث‌همپتون ماساچوست زندگی می‌کردند. خانه‌ای متعلق به عصر ویکتوریا که گرچه به نوسازی نیاز داشت ولی با پنج اتاق خواب، سه حمام، کفپوش‌های براق از جنس چوب جنگلی، پارکینگی که سه ماشین داخلش جا می‌شد، پنجره‌های قلدی و مهم‌تر از همه یک جکوزی روباز هنوز هم فوق‌العاده بود. بیمه‌ی عمر و بیمه‌ی ماشین داشتند، برای بازنگستگی و دانشگاه بچه‌ها پول کنار گذاشته بودند، به جز خانه‌ی فعلی‌شان حساب مشترک و دو آپارتمان آرمند دیگر در بوستون و جزیره‌ی راد داشتند. الا و دیوید برای رسیدن به اوضاع عالی‌شان مدت تلاش کرده بودند. گرچه شاید خانه‌ی بزرگی پر از صدای بچه‌ها، میلمان برانزده و بطری‌های خنکی پیچیده‌ی در خانه به چشم بعضی‌ها کلیشه باشد ولی برای آنها تصویری از یک زندگی ایده‌آل بود. الا و دیوید زندگی‌شان را حول این رؤیای مشترک ساخته و تقریباً به بیشتر آر‌وهایی رسیده بودند.

ولتاین سال گذشته، همسرش آوین الماس به یکای قلب به همراه کارت تبریکی به این مضمون به الا هدیه داده بود:

برای الای عزیزم

زنی که رفتاری آرام، قلبی بخشنده و صبر یک قدیسه را دارد. متشکرم که من را همان‌طور که هستم پذیرفته‌ای. متشکرم که همسرم هستی.

وستدات دیوید

الا هیچ‌وقت به دیوید نگفت، ولی با خواندن آن کارت حسی مثل حس خواندن آگهی ترحیم پیدا کرده بود. فکر کرد وقتی بمیرم همین چیزها را درباره‌ام می‌نویسند؛ و اگر من این باشم، شاید این‌طور ادامه بدهند:

«الا که تمام زندگی‌اش را در همسر و فرزندانش خلاصه کرده بود، نمی‌توانست به تنهایی بر دشواری‌های زندگی غلبه کند. هیچ‌وقت اهل خطر کردن نبود. حتی عوض کردن مارک قهوه‌ی روزانه‌اش هم برایش دشوار بود.»

همه‌ی اینها باعث می‌شد هیچ‌کس حتی خود الا توضیحی برای آنچه باعث شد در پائیز سال ۲۰۰۸ بعد از بیست سال زندگی مشترک تقاضای طلاق دهد، نداشته باشد.

گرچه یک دلیل وجود داشت: عشق.

ساکن یک شهر نبودند. حتی در یک قاره هم زندگی نمی کردند. آن دو نه فقط کیلومترها دور از هم زندگی می کردند، که به اندازه‌ی زمین و آسمان هم باهم متفاوت بودند. سبک زندگی شان آنقدر با هم فرق داشت که قاعدتاً حتی تحمل حضور همدیگر هم باید برایشان ناممکن می بود، چه برسد به اینکه عاشق هم شوند؛ ولی این اتفاق افتاد؛ و خیلی هم سریع افتاد؛ آنقدر سریع که الا حتی فرصت نکرد متوجه اتفاق در حال وقوع بشود و مراقبت کند. تازه مگر کسی می تواند در برابر عشق از خودش مراقبت کند. عشت چنان ناگهانی و بی خبر به زندگی الا آمد که انگار دستی از غیب سنگی به سمت دریاجن آرام زندگی اش پرتاب کرده بود.

www.ketab.ir